تفسیر

صحف ابراهیم علیه السلام که بر ان نبی نازل شده

کرنیل جارج ولیم هملتن صاحب بهادر

Lot ~~247~~ 425

تفسیر صحف که بحضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد

بسم الله الرحمن الرحیم

علما چنین تفسیر صحف حضرت ابراهیم علیه السلام
راکه خدا را احد نتوان گفت زیرا که اگر احد گوئیم
حساب بروی نشیند و حساب احاد و عشرات
و مآت والوف است الا باقید امر احد توان
گفت که احدی مثل او نباشد و نیست و نخواهد
بود دیگر حضرت رب العالمین را قدیم نتوان
گفت زیرا که اگر قدیم گوئیم مدت بر او نشیند که چند
سال ذات او پیش از عالم بوده است و این بکفر
انجامد الا باقید امر او را قدیم توانیم گفت که او را
حد و حساب در قدیمیت ذات او نگنجد و نبوده

و عقل بنی آدم در فهمیدن قاصر است دیگر رب العالمین
را موجود نتوان گفت زیرا که اگر موجود گوئیم بجسم
انجامد الا او را نسبت کرده اند بجان آدم چنین که
جان در جسم آدم جای دارد ذات او نیز در عالم جای
دارد و علما میگویند که این نیز کفر است که اگر جان
بجسم بکار نمی آید پس ذات او نیز محتاج باشد
بعالم و این کفر است باز ذات او را نسبت کرده اند
بشعلهٔ آتش و علما این را نیز قبول نمیکنند زیرا
که شعله متصل است بهیمه پس ذات او نیز متصل باشد
بچیزی و این نیز بکفر انجامد الا بنور نسبت توان
کرد که چون دو شمع سوزد و یکی را خاموش نمایند
و در زیر آن شمع دیگر نگاه دارند چنانچه بخار این
شمع بدان شمع رسد از شمع روشن نور جدا
شود و در شمع خاموش در گیرد پس ذات خدا
را نسبت کرده اند بدان نور که بهیچ چیز
اتصال ندارد و نبوت حضرت انبیا را از این
قیاس توان نمود و لمعهٔ از آن بحضرت موسی علیه السلام

چنین نیز فرزندان ترا اکرم نمایم دیگر اگر شود از
حضرت رب العالمین جل جلاله که سنت نمایند خود را
و فرزندان خویش را و جماعتی که نور اسلام از ایشان
ناصیه ایشان طالع است پس حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرمان رب العالمین سنت نمود خود را و فرزندان
خود را و سیصد و شصت تن دیگر که بدرجه اسلام
مشرف شده بودند در آن وقت حضرت ابراهیم
علیه السلام صد سال داشت و اسمعیل علیه السلام
سیزده سال داشت و اسحق علیه السلام هشت
روزه بود تا حضرت ابراهیم سنت نمود
چنین جبرئیل نازل میشد حضرت ابراهیم علیه السلام
بهوش میکشت و بروی در افتاد تا استماع
وحی مینمود چون سنت نمود کاهی که جبرئیل
نازل میشد بحال خود ایستاده و در هوش بود
احساس سماع وحی مینمود دیگر امر رب العالمین شد
بحضرت ابراهیم که روز شنبه را ایام عید دانسته
و بمعاملات دنیوی اشتغال ننمایند و همواره

بعبادت و نماز مشغول باشند زیرا که هفت
کوکب سیاره که پنج از ایشان فیض بخش عالمند
و دو از ایشان نحوست دهنده و آن دو که
نحوست بخشند یکی مریخ و دوم زحل است
چونکه سنت نماید نحوست مریخ بر شما
تسلیط نیابد و روز شنبه را که عبادت
کنید نحوست زحل از شما مرتفع گردد دیگر
بدانکه در هر روزی یکی از جمیع سیارات سبعه بر
مدار دنیوی تسلیط دارد روز یکشنبه شمس
روز دوشنبه قمر روز سه شنبه مریخ روز چهارشنبه
عطارد روز پنجشنبه مشتری روز جمعه زهره
روز شنبه زحل چنین هر یکی از رب العالمین
هزار سال حریفی پس در هزار سال اول شمس
تسلط داشت جماعتی غلط نموده آتش
پرست گردیدند و نمرود نیز از اینها واسطه
در نوبت حضرت ابراهیم را علیه السلام
در آتش افکنده و از آن تاریخ تا الی الیوم

در مرکز جهالت و ضلالت مستغرق گشته‌اند
از اقوام مجوسیان و [illegible] و غیره و
اینجهت روز یکشنبه عید می‌نمایند

الجزو الثانی

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که منم آفریننده
ده افلاک و هفت طباق الارض منم دهنده
جان جمیع متحرکات و الهام و نطق بآدم بخوانید را
بزکیت لسان و صداقت الجنان تا از انتفاع
بخش شمار او تسلیط دهم بر اجماع گروه مجوس منم
ضیا دهنده عیون احما و شفا بخشنده امراض
سقامت منم نجات بخش مجوسیان نه مدح گویند
معبودان دیگر را و نه عبادت نمایند پس مدح
گویند واجب الوجود را و همیشه بلبل زبان او در
قفس دهن بنغمه سرایی بزرگی جاه و جلال او
مترنم باشند زیرا که اوست عادل بر جمیع اعمال او
کامل و مکمل [illegible] است شخص که کجی نماید از ستره

جناب او حی قیوم است و صدیق مستقیم و از وی
مانند احیای متحرکات هر موجود [illegible] النعمت
بوجوبش و نه انتقام کشد از ما یک تباه و او پرسش نماید
سیئات ما را و از محض ترحم بعض تجلیات ناظر
گردد تا صحیفه سیئات ما را از آن روی که اگر [illegible] یابد
قدرت او هم پس فضل رب العالمین نه تمام شود
از مدح را نه زبان ما و از ثنا خوان را بیان ما که
ینبت قیاس کند و در رحمت او بحور شفقت او [illegible]
کند رب العالمین [illegible] را که از جان امیدواران
بمدار رحمت او همواره بعقد جنان [illegible]
گوش شفقت او [illegible] رب العالمین [illegible] پس محض
نماید اعمال خویش را و زبان [illegible] بکلمات [illegible]
متحرک سازند و گوش سینه را بدست استغفار [illegible]
چنگ ابدی بسرود توبه نغمه سرا گردانید که [illegible]
شد بیت المقدس از ثبات [illegible] و [illegible]
انبیا که مانع نگردانند [illegible] نمایان خون [illegible]
آب بازریزند و [illegible] و جا بکار شنوا [illegible]

بیامدند دو زن کافر فاجره پیش حضرت ابراهیم
و ایشان در نماز بودند پرسید حضرت اسمعیل
که شما را چه مشکلست و از جهت چه آمده اید بگفتند
ما هر دو در یک موضع بودیم و هر دو حامله بودیم و
در یکشب هر دو متولد شدیم یکی را رب العالمین
پسری زنده داد و یکی پسری مرده داد الحال حکم
که پسر زنده از منست و همچو دیگر خواهست و آن
زن میگوید که پسر زنده از منست میخواهیم که
حضرت ابراهیم علیه السلام این را از خدا باز دیده
معلوم نماید پس حضرت اسمعیل فرمود تا هر دو
پسر را حاضر نمودند و گفت تا یک کارد را نیز
حاضر کردند و با یکی ازین زنان گفت که پسر
مرده را دو حصه مینمایم و پسر زنده را نیز دو حصه
میکنم و هر یک شما را نصفی از پسر زنده میدهم
و نصفی از پسر مرده میدهم آن زن که مادر پسر زنده
بود مهر مادریش بتلاطم در آمد و گفت که ای
حضرت اسمعیل این فرزند زنده را بمان بدا

عورت بدهید و او را دوپاره منمایید و این
عورت که پسر مرده از او بود میگفت که هر دو
را حصه مینماییم پس حضرت اسمعیل دانست که
پسر زنده از آن عورتست که میگوید پسر را دو پاره
مکنید و بان زن دهید پس حضرت اسمعیل فرمود
پسر زنده را بدان زن که مادر پسر بود دادند
آن جمع که همراه ایشان آمده بودند که ببینند
که حضرت ابراهیم چگونه حل این مشکل خواهد کرد
همگی حیران گشتند از فهم و ادراک حضرت اسمعیل
و آن دو زن با آن جماعت بدین اسلام
در آمدند از روی اعتقاد در آن وقت حضرت
اسمعیل را چهارده سال از عمر شریف گذشته
بود و بدست حضرت اسمعیل کلمه طیبه [illegible]
نمودند و بدین سنت مشرف گشتند

بسم الله الرحمن الرحیم

بیامد پادشاه عاد بیدین حضرت ابراهیم
و کافر بود و چهارصد نبی باطل در خدمت او

بودند که هر روز میگفتند پادشاه فلان بت
چنین فرموده که چند گاو و گوسفند را از جهت من
قربان نمایید و باز بعد از ایام چند میگفتند که فلانه
معبود گفته که فرزند خود را از جهت من قربان نماید
چونکه بخدمت حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند پادشاه
گفت بحضرت ابراهیم علیه السلام که شما بحث نمایید
با این چهارصد کس اگر شما غالب می آیید من با جمیع
متابعان خویشتن بدرجه اسلام مشرف میشوم و
حذاقان دیده شما را اطاعت مینمایم و اگر ایشان
بر تو فایق آمدند ترا بقتل در آورم با جمیع متابعان
تو و پیروی ایشان مینمایم پس حضرت ابراهیم علیه السلام
بدرگاه حضرت رب العالمین جل جلاله دراز کرد
بنا نهادند پس قرار دادند که هر کس با حضرت ابراهیم علیه السلام
روز دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام گفت پادشاه
را که بفرمایید تا دو گاو حاضر گردانند پس هر دو گاو را
حاضر نمودند پس حضرت ابراهیم علیه السلام بفرمود که
یکی از آن دو گاو را بخواهید و یکی را با این چهارصد کس

و غیر هم مذبح میسازم و ایشان نیز مذبح بسازند و من
گاو خویش را ذبح مینمایم و ایشان نیز گاو خویش را
ذبح نمایند و در بالای هیمه مذبح میگذاریم ایشان
بمعبودان خویش بنالند اگر آتش از مذبح ایشان پیدا شود
و گاو را بسوزاند شما پیرو ایشان باشید و مرا و متعلقان
مرا بقتل در آورید و اگر از مذبح ایشان آتش پیدا نگردد
و از مذبح حضرت رب العالمین آتش پیدا گردد و گاو را
بسوزاند پادشاه این چهارصد تن باطل را بقتل در آورد
و باز اعراض پادشاه است چونکه گاو را حاضر گردانیدند
پس یکی را اول بکافران دادند و یکی دیگر را بحضرت
ابراهیم علیه السلام دادند ابراهیم علیه السلام دوازده
سنگ بر بالای یکدیگر گذاشت و مذبح ساخت و ایشان
نیز مذبح ساختند و هیمه بسیار از هر دو جانب بر
بالای مذبح ترتیب دادند و گاوها را بکشتند
و حضرت ابراهیم گاو خود را دوازده پاره نمود
و بشست و ترتیب داد در بالای هیمه که در بالای
مذبح بود و ایشان نیز بکیش و آیین خود گاو را

در بالای هم جای دادند پس حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرمود تا اول ایشان بر معبودان خویش بنالند
پس ایشان هر چهار صد کس سرها را برهنه نمودند
روی در آفتاب بر آمدن یکیشی و آیین خویش
بر معبودان باطل خود نالیدند و تضرع نمودند
از دم صبح تا نزدیک شام و هیچ اثر پدید نیامد از
مذبح ایشان پس پادشاه گفت بحضرت ابراهیم علیه السلام
که الحال تو نیز تضرع نما حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرمود تا دوازده سبوی آب نیز بر سر گوشت
و هیمه ریختند و حضرت بنماز بایستاد و نماز
دوگانه را ادا نمود بعد از ان مناجات کرد که
بار خدایا بجاه از جهت پاکی و خاصگی اسم
خودت که مرا شرمنده ننمایی و اجابت دهی
از واسطه بلندی دست اسلام نه از واسطه فخر که
من شرمنده و روسیاهم بدرگاه تو و خاصه آنکه حاکم
در ساعت بفرمان رب العالمین یک شعله
آتش از آسمان بپایین آمد چنانچه پادشاه با جمیع

سپاهش بلرزیدند و ملاحظه کردند بسجود در افتادند و
گفتند که حق است و قیوم است و از اوست و از الاهات
حضرت ابراهیم ندیدیم و او پیدا فرموده است جمیع عالم را و این
معبودان دیگر همگی باطل اند و در دل ایشان وهمی
عظیم جای گرفت و از ان آتش یک لمعه سوزانید گوشت
را همه را و آن آبی که بر روی گوشت و هیمه ریخته
بودند لطایف بروغن تبدیل شد و آن سنگها نیز
گداخته گردید و همه تا یک سنگ شد و پادشاه عاجز
فرمود که تا چهار صد نبی باطل را بقتل در آوردند و خود
با جمیع متعلقان خویش مسلمان گردیدند بر دست
ابراهیم علیه السلام و حضرت ایشان را بمراد
رسانیدند و دعا کرد پادشاه را و پادشاه نذرانه بسیار
بحضرت ابراهیم علیه السلام داد و مقرر نمود که هر سال
مبلغ بیست بدره زر از جهت حضرت ابراهیم علیه السلام
بفرستند از برای پیشکش والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که از آنها شنوده

پدر و مادر که ایشانرا عیب دار نماید بکشند و نفرین
کنند کان پدر و مادر در علمای دین هر کسی را با وضائع
خویش ادب نمایند دیگر اگر شخصی بدزدد فرزند کسی را
و بفروشد بقتل در آورند دیگر چون دو کس بحث
نمایند با یکدیگر و یکی بزند چوب یا سنگ یا مشت یا غیره
بشکند دست یکی را یا چشمش علاج نماید تا طبیب
کارش بدهد تا وقتیکه بعمل خویش مشغول تواند
و مزد حکیم نیز بدهد تا وقتیکه بجای خویش کار کند
و اگر علاج پذیر نشد هر نوع علمای دین بگویند عمل نمایند
تمام شد جزو پنج صحف حضرت ابراهیم علیه السلام

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که سه گروه
آدم از بهشت نشود و از آتش دوزخ خلاص نیابند
و از شفاعت پیغمبر خویش بهره مند نگردند اول
هر که پدر را [illegible] نشد و دعوت جماعت نکرده
هر روز زنا نماید دوم توانگر که مال بسیار نهایت داشته

[illegible]

بهر روز زنا دون نماید سیوم درویش که [illegible]
[illegible] تمام آلوده باشد و تکبر نماید
بر اهل عالم دیگر سه گروه ادم روی دوزخ را
نه بینند و ایشانرا پرستش نمایند الا بجایت
بهشت روند اول کسیکه مکرر داغ فرزند خویش
دیده باشد دوم کسیکه زن سلیطه داشته باشد و دست
رس بهر روز نداشته باشد و همیشه ذلیل ان
زن باشد سیوم انکسیکه باسهال جوع شکم
از این دنیا رحلت نماید

بسم الله الرحمن الرحیم

در دمشق پادشاهی بود نام او نعمان و ویرا
مرض پیسی در روی پیدا شده بود و هر حکیمی که
در ولایت او بود بطلبید علاج نتوانستند
نمود پس دانایی وزیری بود گفت بپادشاه
که حضرت ابراهیم نماز گذارد دعا او تو را
شفا دهد پادشاه با سپاه بسیار روی بجانب
شام نهادند تا که رسیدند نزدیک خیمه حضرت

[illegible]

شما بدراجه اسلام مشرف شوید هر گناهی که شما را است
حضرت الصمدیة عفو خواهند نمود پس از ساعتی بادشاه
با وزیر و سپاهش جمیع بدراجه اسلام مشرف گردیدند
و حضرت ابراهیم تمام ایشان را بدرجه شرف در آورد
پس بادشاه زر بحساب بحضرت ابراهیم علیه السلام
بداد و رخصت نمود و روانه خوش گردیدند والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

در عبادت نمودن نه اندیشه نمایید که عمر شما طول
بسیار یا مال شما زیاده گردد یا رب العالمین خوشنود باشد
شما را الا از جهت آن عبادت نمایید که امر رب العالمین
با تمام رسانید الا و نه از جهت ترس آتش دوزخ و امید باغهای بهشت
رسانید الا از جهت دوستی رب العالمین چنانچه کسی
عاشق بر کسی باشد از غایت دوستی خدمتی که او را در کار
نماید نه آنکه از وی آزرده شود و هر کسی که عبادت
نماید از جهت آنکه نزد کس نماز وی نیکو و بهتر بود دیگر کار
رب العالمین دیگر نه دروغ گوید که کذاب بدبخت
در بهشت رب العالمین و چونکه سخن گوید نباید که بر خنده

آن اندیشه

آن اندیشه در دل نیاید که مکروهست بر دیگران رب
العالمین دیگر هم آنکه نکند چاهی را در سر راه و بینند
مر آن چاه را و گاوی یا گوسفندی یا شتری یا حماری
و غیره در آن چاه بیفتد صاحب چاه قیمت گاو
و غیره را بدهد دیگر نه نفرین نماید علمای دین را
و نه حرف خفت گوید پادشاه زمانه را که نسبت
گردانید رب العالمین او را نیز دیگر نه عاصی شود به
امر پادشاه زمان الا که اطاعت نمایند و اگر
کسی یاغی پادشاه زمان شود و پادشاه زمان وی
را بکشد هیچ گناه بر پادشاه لازم نیاید دیگر اول از
گاو و گوسفند را بقربان برید نه کمتر از هشت روزه
و نه زیاده تر از یکماه ذبح قربان و ذبح خوردن
گوشت یک نوع بهتر و نیز حلقوم را الا بکار
که در وی هیچ پلیدی هیچ رخنه نبود و شعور در
پلیدی و رخنه نیست و هر قدر که بود اگر ببرد
آن گوشت حرام بود بخوردن و قربان نمود
الا فایده تواند گرفت دیگر نه جفت گردد

آدم با بهایم نه نر و نه ماده و اگر حجت شود آن آدم
را و ان بهایم را سنگسار نمایند و ان آدم را
از جهت آنکه غیر طبیعی نموده و ان بهایم را از جهت
سرزنش بنی آدم والله اعلم بالصواب تمت

الجواب بیع

بسم الله الرحمن الرحیم

خدا آمد بحضرت ابراهیم که جهت تو نه فرق میکنم از
میان فرزندان خویش ما نیز از جهت دوستی تو نه فرق
میکنم ایم از حضرت اسحق دوازده سبط پیدا
شوند که همه دانا و صاحب وحی باشند و از حضرت
اسمعیل نیز چنین پیدا آیند باز از حضرت اسحق
نبی پیدا شود که اسم وی حضرت موسی باشد و صاحب
کشف و کرامات باشد و امت وی رستگار باشند
و گروهی عظیم بکیش و آیین وی باشند و صاحب
کتاب باشد و از حضرت اسمعیل نیز یک نبی پدید آید
که اسم وی حضرت محمد باشد و صاحب کشف و کرامات
باشد و امت او رستگار باشند اگر وهی عظیم پیرو وی

و آیین وی باشند و صاحب کتاب باشد دیگر
نیز دیگر پادشاه از فرزندان حضرت اسحق پدید
پیدا آیند و از فرزندان حضرت اسمعیل هشتاد
و نه پادشاه پیدا آیند و از فرزندان حضرت
اسحق چهل و نه نبی مرسل پیدا آیند و از فرزندان
حضرت اسمعیل یک نبی مرسل پدید آید چون که حضرت
ابراهیم علیه السلام این سخن را بشنید سجده نمود درگاه
حضرت رب العالمین و مناجات کرد و شکر
نمود و گفت خوش گردانیدی دل مرا رب العالمین
و بلند شد دولت من از خداوند عالم و فایق
آمدم بر دشمنان خویشتن و شد دگر
او نبود صاحب چنین خداوند من
چنین معبود من نه بسیار ... تعریف نمودن
صاحب و ... رب العالمین و او را ...
... نمودن بشکند ... جباران ...
گم رستگان ... و نعمت خورندگان ... محتاج
شوند و تشنگان سیراب گردند و ... آید

همفت فرزند و ماند که فرزند بسیار را ورند پیر چرده
شوند پس رب العالمین بکشد و زنده کند و در اندام
دوزخ و بر آورد پس خداوند عالم درویش را توانگر
گرداند و پست نماید بنی آدم را و باز فرشته گرداند
و بر آنکه آنند از خاک و درویش بود و دولت ده و
همنشین گرداند با پادشاهان مساکین را و رب
العالمین رحمت چهار [illegible] فرشته عالم را و پیدا فرید
کیست را و باز فاضلان نگاه میدارد و خطا می نماید
در ظلمات سر گردان نماید او به هر عزت و دولت
پادشاهان و بلند نماید دولت خداوند ایستانه را

بسم الله الرحمن الرحیم

بنی آدم ترتیب دهد کوزه و غیره و انگشترین و
گوشوار و باز شکند و باز بنا آبادان نماید
خانه را و باز خراب نماید و باز بسازد چنانکه خیاط
ترتیب دهد جامه را و باز بشکافد و باز بدوزد
پس حضرت العالمین چنین جان دهد با آدم و
حیات بخشد بود و باز بکشد و دیگر زنده گرداند

پس آبادان

پس آبادان نمود باز عالم را و باز خراب گرداند
پس فرق محل [illegible] حب المقصود تا حکمای الوجود
چه بیش الا بعض علما تفسیر نموده اند که بنی آدم
از هیولای ابنا جنس کار خویش محل خویش را
مینماید مثال زرگر که او طلا و نقره بهر چه نوع
انگشتری یا گوشوار یا غیره بسازد و تا گل بیاید
چگونه کوزه و غیره [illegible] و خیاط تا که قماشی
بهر چگونه جامه ترتیب دهد و بنا تا که گل و خشت
بهر چگونه خانه بسازد اما رب العالمین
از ماده مطلق پیدا فرید عالم را و غیره را اما
بعضی علمای دیگر این را قبول نمیکنند و الا
میگویند که رب العالمین یک هیولای پیدا فرید
و از روی آن هیولا عالم را با جمیع موجودات
و متحرکات پیدا فرید و بنی آدم از هر یکی هیولای
ابنای جنس کار خود را ترتیب دهد مثالی
آنکه از کو از گل و خشت شوانه انگشتر و گوشوار
ساخت و خیاط شوانه که از نقره و طلا

را ترتیب داده الا رب العالمین از یک هیولا همگی
را پیدا کرده پس فرق همینست از عمل واجب الوجود
تا ممکن الوجود دیگر حضرت رب العالمین هرچه که درین
کرهٔ خاک افریده است شبیه او در دریا نیز افریده است
دیگر از پادشاه بشر نیز که حضرت رب العالمین را
معلوم توان کرد زیرا که از بزرگی بنده عظمت و شوکت
صاحبش واضح میگردد چنانکه این چهار عنصر را
در کرهٔ خاک افریده است همچنین نیز در بالای طبقهٔ
آسمان افریده است اما چهار عنصر که در پایین
هستند مادر گویند و طبیعت ایشان بغایت
کثیف است و آن چهار عنصر بالا را عناصر
نیز گویند و طبیعت ایشان بغایت لطیف
است و همچنانکه هیچ سه عنصر از بالا به پایین
در آیند که آب و آتش و باد است روزی نیز خواهد
بود که از آسمان سنگ به پایین آید که عنصر
خاک است دیگر همچنین که بهشت و دوزخ در
بالای آسمان است همچنان نیز در کرهٔ خاک است

بنی آدم

بسم الله الرحمن الرحیم

بنی آدم را پنج حس ظاهر و پنج حس باطن بهره
اول دیدن ۲ بوییدن ۳ شنیدن ۴ قوت ذائقه
۵ راه رفتن و حضرت رب العالمین از حس
باطن است و محتاج حس ظاهر نیست مثال اگر
آدم تا چیزی را یکنوبت نه بیند خیال او ابر لوح
باطن ثبت نشود نمونه چنانچه کسی شخصی را دیده باشد
غایب که شخص از آن او را دیده است اگرچه آن شخص
غایب حاضر نیست اما آن کسی که وی را دیده باشد
خیال او را ابر لوح ضمیر بیاورد که آن شخص چه رنگ
با چه قد است دیگر آنکه کسی چیزی را بوییده است و
آن بوی را در باطن خویش داده است که اگرچه آن
چیز حاضر نیست و کسی تعریف کند بوی ظاهر گردد
که آن چیز چه بوی دارد دیگر چون کسی آواز شنیده باشد
و در ضمیر خود جای داده است و الحال آن صدا حاضر
نیست و کسی تعریف آواز آن شخص کند بفهمد دیگر چون
کسی چیزی خورده است و لذت او در باطن جای داده باشد

وا مال ان چیز در خوردن حاضر نباشد و اسم مرا اگر بنهند
او را معلوم شود که ان چیز را چه خرج کنی دیگر چون کسی
تردد نمود باشد از موضعی بموضعی و در باطن خود جا که
داده باشد که این چه قدر راحت و امال دراو باشد
و کسی تمام برد از این موضع بدان موضع برو
ظاهر شود که چه قدر در ان باشد تمت تفسیر الصحف فی الکتاب الرابع

الجزو الثامن

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید رب العالمین جل جلاله که زن در هنگام
حیض نماز نگذارد تا که پاک گردد و باب روان
غسل نماید و در هنگام حیض با شوهر خود جماع
ننماید تا که پاک گردد و باب روان غسل نماید و
هفتم حایضه از سه روز کمتر نباشد و از هفت روز
بیشتر و اگر از این امر گذرند و با شوهر خویش جماع
نمایند همه در ان شک ننمایند و اگر فرزندی بوجود آید
همچنین ولد الزنا باشد و در جمیع ده کس نماز نگذارد
و کلام رب العالمین بجمیع ده نخوانند و در خطبه خواندن بجمیع ده نیاید

نه آرزو بود

بسم الله الرحمن الرحیم

نه آرزو بود بمال کس و نه از دولت و نه از غلام
و کنیز و زن و فرزند و خانه و باغ و بهایم و اسباب
و هیچ نوع چیزی نه بر نطق آوردن و نه بر اندیشه
گذرانیدن دیگر در هنگام مستی نماز گذارد که مکروه
است ان نماز نزد درگاه حضرت رب العالمین دیگر
چونکه بخواهد کسی زن اول وا خطبه خوانند اما یکسال
پیمان و مصاف نبود چونکه دل شما زن خویش را
نه که شکسته شود و آرزو در دل او بماند دیگر چون که
قرض دهید بکسی گرو مکشید و اگر خود کسی گرو دهد
بگیرید اما اسباب و مصاف را مگیرید که جان
او و فرزندان میگیرید دیگر نه ستم نمایید بمزدور
و حق وی را بدهید در همان روز نه که خوردن شب
و پیراهن وی پیش شما بخسبد و بنالد بدرگاه
خدا [illegible]
حرز و عقوبت خواهم از شما فرزندان شما دیگر
نه جادوی نمایید که جادو نما گشتن بد نه فرمان بر

بمعبودان دیگر سوای رب العالمین دیگر اگر کسی دانسته
و از روی عناد آتش زند بر خانهٔ کسی یا بر باغ کسی یا بر خرمن
کسی یا بصحرای کسی قیمت نمایند و یک را دو تا و ازان
دهید و اگر بر عناد نبوده باشد قیمت نمایند و نصفی
قیمت تاوان دهید چونکه تقصیر نموده اند سوگند خورند
باسم حضرت رب العالمین نه بگزاف نه بی واسطه
که عقوبت خواهد حضرت رب العالمین با آنکس نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

بشنوید آسمان و گوش کن زمین که امر میفرماید
حضرت رب العالمین که پسران بوجود آوردم
و بزرگ نمودم و افراشته گردانیدم حاضر شده اند بجز
نمی شناسد گاو صاحب خویش و حمار
آخور صاحب خویش این قوم مرا نه فهم میشناسند
و نه اندیشه میکنند وای بر آن قوم خطاکار
سنگین گناه تخم بدفعلان پسران یاغی
میکنند [illegible] رب العالمین را و نفایه [illegible]
[illegible] را تا چند بزنم شما را جمله سر بد و جمله دل [illegible]

نه حس نمودن

از کف پا تا فرق سر زیست بد و [illegible] تمامی زخم و جراحت
و ضربت پشت نه جاری [illegible] نه جاری شوید نه روغن
مالیدن هنوز نه توبه مینمایید و نه بر میگردید از [illegible] باطل
تا چند نخوار کنید هر روزه قربان بر بدکاران بیاید اکنون
غسل کنید و توبه نمایید اگر چه گناهان شما چون طلا
سرخ چون برف سفید گردانم و اگر خطاهای شما چون
کرم قرمزی چون پشم سفید گردانم پاک گردانم شما را
چنین [illegible] که نقره قرض نماید و چون صرف
که طلا از گوره خلاص نماید نجات [illegible]
شود برگ درختان و امر رب العالمین ثابت شود
تا جاوید دیگر بکشید چشمان شما و ببینید و فهم
کنید که بیافرید افلاک و کواکب و که [illegible]
را و همگی مدح میگویند مرا آفرینندهٔ خویش را از ده
باد [illegible] حضرت ابراهیم که باشند پادشاهان [illegible]
فرزندان شما و امیران دایگان شما [illegible] و قربان
سجود بدهند بر زندان تو و خاک پای ایشان [illegible]
هند بدانید که منم خدا [illegible] شرمنده گردانم

با دشمنان شما و عدو کردم با عدوان شما و دشمنان
شما از یکی ازان بیایند و بهفت راه بگریزند از
پس شما دعا کنم و برکت دهم به نان و آب شما
و اینست دهم شمارا **میفرماید** حضرت رب العالمین
که جمیع بیماریها از تو و فرزندان تو دور گردانم [illegible] و غنیمت
در ملک شما و طویل گردانم عمر تو و فرزندان تو و سهم
جان دهم بدل دشمنان تو و لرزانند و بسهمند و
بدهند دشمنان تو بتو قفا والله اعلم تمام شد جزو هشتم

الجزو التاسع

بسم الله الرحمن الرحیم
میفرماید حضرت رب العالمین که بر شما حلال شد
از چهارپایان گاو و گوسفند و بز و آهو و گوزن
و غیره و هر بهایم و حیوان که شکافته سم دارد بر شما
حلال بود سم اشکسته بود و شکافته سم نیز
باشد و نه نشخوار آورد دیگر شتر را حرام دانید
[illegible] نیز حرام دانید که اینها نشخوار دارند
اما سم شکافته ندارند **دیگر** خنزیر را حرام دانید

وپلید را نیز

وپلید را نیز که سم شکافته دارد اما نشخوار
نمی‌آرد و هر بهایم و حیوان که این سه نشان دارد
بر شما حلال بود **دیگر** از مرغان هوا و مرغان
زمین بیک نشانه بود بر شما حلال بود چون که مرغ
ذبح نمایید و سنگدان وی از دست پوستش جدا
شود بر شما حلال بود و هرچه غیر ازین بود حرام
دانید **دیگر** از ماهیان دریا و رودخانها و جمع
گاههای آب هرچه پره و پولک داشته بود بر شما
حلال بود و احتیاج ذبح نمودن نبود و هرچه
غیر ازین بود حرام دانید **دیگر** چهار نوع ملخ
بر شما حلال است و اسم این چهار نوع ملخ یک نوع
ازرا سلعم گویند و یک نوع اورا حرگول گویند
[illegible] نوع [illegible] بر شما حلال بود **دیگر** خون
بر شما حرام بود **دیگر** پیه بهایم بر شما حرام باشد
اما پیه مرغ و حیوان صحرایی بر شما حلال باشد
چون نوع آهو و گوزن و بز کوهی و گاو کوهی
بسم الله الرحمن الرحیم

دیگر چونکه پسر پیغامبران بشنیدند که حضرت ابراهیم علیه
السلام حضرت اسحق را ببرد و قربان نماید از اندوه خود
خویش را هلاک گردانیدند و حضرت ابراهیم از سر این
قدس خلیل زمین بخریدند و ویرا آنجا که پسر دو پی
سالها را صد و بیست و هفت سال عمر بود دیگر
نیکو بین که آدم در این عالم سه چیز است فرزند قابل
و مال بقدر و بعمر طبیعی رسانیدن دیگر بدان که آدم
در این عالم سه چیز است اول کسی را که فرزند نباشد
دوم کسی را که از گدایی معاشی وی گذرد در جمیع ایام
خویش سیوم کسی که بشنوار دیدن عاجز باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رب العالمین بنمود بحضرت ابراهیم از زمان
وی تا آخر الزمان دور بدور و انبیا و علما و فضلا
و پادشاهان بدید حضرت که یک پادشاه خوب با استقلال وجود آید و او شم
وی حضرت داود بود و عمر وی صد دو سال بود حضرت
ابراهیم علیه السلام پنج سال از عمر خود بوی داد زیرا که

چونکه پدر حضرت صد و هشتاد سال عمر وی بود
حساب است که عمر حضرت نیز صد و هشتاد
سال بود پس همچنین بحضرت اسحق نمودند حضرت
اسحق از عمر خویش چیزی بحضرت داود نداد
صد و هشتاد سال عمر ایشان شد دیگر همچنین بحضرت
یعقوب نمودند حضرت یعقوب سی و سه سال
بحضرت داود داد زیرا که حضرت یعقوب
نیز حساب است که صد و هشتاد سال از عمر وی باشد
الا عمر حضرت یعقوب صد و چهل و هفت سال
بود دیگر همچنین بحضرت یوسف نمودند حضرت
یوسف سی و سه سال عمر وی بحضرت داود داد
چونکه عمر حضرت یعقوب صد و چهل و هفت سال
بود عمر حضرت یوسف نیز حساب است که این
مقدار باشد الا حضرت یوسف را صد و هفده
سال عمر بود حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب
و حضرت یوسف شصت و هشت سال عمر
خویش را بحضرت داود دادند و عمر حضرت

بجگان ایشان بایکدیگر بخشند نیک و صنع
هر نوع آورد کودک دو ساله افعی از شوراخ
و مار زنها یند باو و بچه شیرخواره تکبیر د شاه یار
به همچو پر نگرون نه گزند رسانند چرا که با آدم و نه
تباهی نماید قلب صحرایی و نکند عقوب
دیگر کامل شوند جمیع بنی آدم به دانش و بهم و بزرگ شود
عالم بعقل چنین دریا بود و حوضها چون
جوهرها عظیم مدد دریا بلند گردانم علم و جمع گردانم
پراکنده هاکان بنی اسرائیل در چهار اطراف عالم
دیگر نه پراکنده شوند دور گردانم حسد از میان
فرزندان من نه حسد بود حضرت یهودا بحضرت
اسمعیل و نه حسد بود حضرت اسمعیل بعیش
هوشمال کردند بیکدیگر و یکسان همه بنوشند
آب از چشمه حیات و بجاه صورت بیاورند
فرح شکر گویند بنام من مسلم نمایند
بقوم مان قدر تمام من بگویند به بود به جای که خود گرفت
یا رب العالمین و بار گردانید خراج خویش و رحمت تمام شد بهم

الجزو العاشر

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که در دهم ماه و
هفتم عمل نماید و روزه گیرید و عبادت
نماید که روزه کفاره هیچ هرچه آنزا ان تو آجاه و
روح صحیح نمای و کفاره گنهگناهان شما را اگر گناه
که کناهی کرده باشید اما گناهی که میان شما و دیگر
بجهت هیچ نه کفاره نمایم تا که راضی شود انکسی در
این روز بشغل و عمل مشغول میباشید و صدقه
دهید و نه استراحت نمایید نه از شوهران جمع
و نه حس نمودن و نخس الامدح که غسل و مالیدن
و اقرار آوردن بر گناهان خویش و توبه نمودن
و روزه شما یک شب و یکروز و نیم گردن از شب دیگر
بود و اگر کسی درین روز روزه نگیرد تا مشغول
بشغل و عمل واجب القتل بود و دیگر در نهایت
بخورد یا بیاشامد و بشغل و عمل مشغول شود حج
نیست گردانم او را در هر دو جهان و الله اعلم

دیگر در آفریدن آدم علیه السلام روز آدینه سه فی
ساعت اول در نوردید حضرت رب العالمین کره
خاک را و هم از آن خاک بر گرفت قبضه و در ساعت
دوم بهشت و گل نمود و از نگار ساز کرد و در ساعت
سیوم قرار داد اعضا را با هم و قول نمود فتح جوش
ساعت چهارم بدمید در وی نسیم حیات ساعت
پنجم آدم بایستاد بپای خویشتن ساعت ششم آدم
موجود رب ۱۱۱ اسم گذاشت با مر حضرت رب العالمین
ساعت هفتم جماع نمود با حوا ساعت هشتم
یک پسر و یک دختر موجود آمدند ساعت نهم مر
با آدم که ثمره درخت حیات مخور ساعت دهم
نهی امر رب العالمین نمود و ثمره درخت حیات را
بخورد ساعت یازدهم آدم از بهشت بیرون نمود
ساعت دوازدهم آدم علیه السلام توبه نمود
از گناه خویش و حضرت رب العالمین توبه او را
قبول نمود دیگر توبه بر چهار قسم است اول

ابدنا

آنانکه گناهی از ایشان صادر شود و در همان
ساعت پشیمان شوند و در همان روز و همان
موضع توبه نمایند قسم دوم آنانکه همین گناهی
میکنند چنانکه خود بیمار شوند یا فرزندی از ایشان
بیمار گردد یا واقعه از پیش ایشان در آید که
از ترس توبه مینمایند اگرچه درجه این توبه نیز خوب
است اما بدرجه توبه اول نمیرسد قسم سیوم آنانیکه گناهی
مینمایند مثال آنکه شخصی زنا نماید و آن زن بمیرد یا از آن
موضع بموضع دیگر تحویل نماید چنانچه دسترس
بر آن زن نبود و او لا علاج توبه کند آن توبه نیز
قبول است اما بدرجه توبه دوم نمیرسد × میفرماید
حضرت رب العالمین که اگر نشنوید فرمانهای
مرا و بروید بسایه که نه کرده ام و باطل انند
اگر هیچ مرا و با من ستیزه نمایید من نیز بوستم
بشما پیمار بهار بدکه نماند قوت در شما و بلوا
استخوان شما باشد آسمان چون آهن و زمین
چون مس و ننماند زمین دخل و درختها را هیچ ا

قسم چهارم آنانکه گناهی میکنند [illegible]
[illegible]

غره بنوشتم بر شما حیوانات صحرا آنا ینست کردانند
بچهای شمارا و بکشند چهار پایان شمارا و بفرستم بر شما
شمشیر دشمن و فایق آیند بر شما و طاعون نیم کنم از میان
شما ده زن نان بپزند و بکر دخورد و سیر کرد و ویران کننده
کردانم شمارا بر جمیعهای دشمنان و اقوام سخت روکه
نه فهم کنید زبان ایشان را و بجای عوض باران خاک و سنگ
عوض شبنم بباران و بفرستم شمارا بدست دشمن و
دشمنان بیک راه بیرون آیند و شما بهفت راه
بگریزید و سرانش کنند دیگران پادشاهان شمارا و باشد
لاشه شما خورند مرغان آسمان و حیوانات صحرا
زن را نکاح برید و نه خطبه خورید دشمنان ذبح کنند
خانه را آبادان نماید و نشینید در وی و عنب
زیتون و غیره ابنت بیند و برش نخورید و کاو
و گوسفند و غیره ابنت بیند و برش نخورید و
گاو و گوسفند شمارا بکشند در نظر شما و بخورند و
شما را ندهند پسران و دختران شمارا ببرند با سیر
در برابر چشم شما و بنهید شمارا دست رس کرفتن

ایشان

ایشان و نه فرج دهند تا بر شما را مدام شمار آخ
تر از کف پای تا فرق سر و دراز الغو از شخ بیشتر باشد
چنانچه شنوانید و کت نمودن و حبوبات بسیار
بیرون آید از زمین و اندکی بخانه برید که بخورد موش
و عنب بسیار بار دهد با زیتون و غیره و چنین اورا
بیرا که فنا نماید ملخ تو قرض ستانی از دشمن و نه قرض
و تو باشی ذلیل و دشمن عزیز و اگر بشنوید فرمانهای
مرا و بد روید بد سو مهار من و بپرستید از فرمانهای من
و مدح گویند و بخوانید علمهای من ابراهیم شما را با ایشان
بوقت و بدهد زمین دخل شمارا و درختان اثمر
ده آورد و بدی شمارا آخان کردن بدرو و در
و سر تخم کار و بخورید نان شما بخوشی و بنشینید
در ملک شما با منیت بدهم سلامتی بعالم
و بخسپید و نبینید شمارا اندیشی و هم و باطل کنم
حیوان بد را از عالم و شمشیر دشمن نکذرد بر زمین
شما بیفشد دشمنان به پیش شما بشمشیر و کشتم شما
و بدو مندند زم شمارا بسیار گردانم و برکت

دهم بکارها و کوسفند شما برکت دهم باحبار حبوبات
شما و برکت دهم بعمل دست شما قرض دهید
باقوام بسیار و نه قرض ستانید مد هم شما را بسر
نه بپای و باشید بر فوق نه بر تحت و بدی ذمه
سازم شما را از اقوام عالم که حسد برند بر شما و
منتهم شوند از شما جمله دشمنان و ثابت کنم
سخن خویش را بر شما بخورید حبوبات کهنه و کهنه
دوساله را از پیش تو بیرون آورید بکنم مسکن خویش
در میان شما و باشم شما را خداوند و باشید شما مرا قوم

بسم الله الرحمن الرحیم

هفت طبقه دوزخ است و چهارده گروه آدم که
درین هفت طبقه جای خواهند داشتند از دو
گروه را یک طبقه مسکن خواهد بود طبقه اول آنانی
باشند که شب اندیشهای بد مینمایند که فردا بعمل
آورند و دیگر آنانی باشند که عزت مادر و پدر و
پیر و علما و فضلا نداشته باشند و در وادی ایشان
بی‌ادب باشند طبقه دویم آنانی باشند که نطفه

خویش هم اضایع کنند و باطل کنند مثال آنانی که نکاح کرده‌اند که زن ایشان
حامله شود زیرا که جماع بعد از حمل حلال نموده‌اند اول از
جهت فرزند دویم از زوال صحت بدن و چیزی از این بکروه
نیست و دیگر آنانی باشند که شرمنده کسی رسانند به نزد آدم
دانسته بمثالی آنکه دانند که شخص را دست رسی نیست او وند
بخانه آنکس گویند ما مهمانیم یا چیزی گویند که او شرمنده شود
و باز مکرر گویند طبقه سیوم آنانی باشند که همیشه باده
خوار اند و فحش گویند و آنانی که سود گیرند و از حاکمی ستم
طبقه چهارم آنانی باشند که همیشه خویش را دشمنان خواهند
و ناشکری نمایند به درگاه حضرت رب العالمین و دیگر آنانی
باشند که تمسخر نمایند برادر علما و فضلا و مجتهدین و طبقه
پنجم آنانی باشند که گویند که این کلامها از کتابهای
و نه از قول حضرت رب العالمین است و شک آورند
و دیگر آنانی باشند که حیا و حجاب و ادب نداشته
باشند طبقه ششم آنانی باشند که تکبر نمایند بر آدم
و بر علما و بر مجتهدین و دیگر آنانی باشند که جدائی
نمایند میانه زن و شوهر و میانه دو رفیق و فتنه انگیزند

طبقهٔ هفتم آنانی که جفا رسانند بر بنده خواه
از مال و خواه از جسم و بغیر حق و آنانی که توانگر
باشند و جفا رسانند بر فرزندان و عیال
خویش و ستم نمایند بر نفس خویش غیور باید حضرت
رب العالمین جل شانه خاصه نیست که بهر کس که خواهم
ارزانی میدارم اول پادشاهی دوم مال
سیوم فرزند قابل والله اعلم بالصواب
تمت تمام شد جزو دهم صحف حضرت ابراهیم

الجزو الحادی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

غیور باید حضرت رب العالمین که نه جماع نماید
مردی با مادر خویش و اگر جماع نماید هر دو را سنگسار
نمایند و هشت حد بر وی اجرا دیگر نه جماع نماید
مردی با خواهر خویش خواه از پدر و خواه از مادر
خواه به وجه دامادی موافق شرع و خواه بحرام
و اگر جماع نماید هر دو را سنگسار نمایند دیگر نه جماع
نماید مردی با دختر دختر خویش اگر جماع نماید بسوزانند

هر دو را و هشت حد بر وی اجرا دیگر نه جماع نماید
با دختر پسر خویش و اگر جماع نماید بسوزانند هر دو
را و هشت حد بر وی اجرا دیگر نه جماع نماید مرد
دختر زن پدر خویش را که محرم او است پدر کاینات
العالمین دیگر نه جماع نماید مردی با خواهر پدر خویش یا
و اگر جماع نماید هر دو را سنگسار نمایند دیگر
نه جماع نماید مردی با زن برادر خویش و اگر جماع نماید
هر دو را سنگسار نمایند دیگر نه جماع نماید مردی
با زن پسر خویش و اگر جماع نماید هر دو را بسوزانند
و هشت حد بر وی اجرا دیگر نه جماع نماید مردی با زن
برادر خویش بشرطی که فرزند داشته و اگر جماع نماید
سنگسار نمایند هر دو را دیگر نه جماع نماید مرد با دختر
زن خویش یا دختر پسر خویش یا دختر [illegible] خویش
را اگر جماع نماید سنگسار نمایند هر دو را دیگر
خواهر زن بر شما حرام است در حیات زن و باید
او را بعقد آوردن اگر جماع نماید هر دو را بقتل
درآورند دیگر نه جماع نماید مرد [illegible] را که بکشت

دیگر [illegible]

دیگر [illegible]

طلاب شدم ترا با زنجیرها زنجیرها برسید چاشتگاه
و هنوز جوب است ترا بنشاندم درخت
تاک هنوز نه سبز میشود نه خشک است لبهای تو
و میان دو پستان نهان تو باشد چنین گوشه
میان خارها چنین دوست من در میان شاخ
که درخت سیب در بیابان شوره از او بودم
به سایه اش نشستم و ثمرهای او شیرین بکام من
چیب او زیر سر من و دست او در آغوش گرفته
مرا ما نابی دوست من نشست آواز عقب
دیوار حاضر گفتار از دهن چون جواب دادن
از کوه فیض دهد از دریچه ها و سر زناداز او
دو هست از من و من از دوست شبان از گوسفند
و گوسفند از شبان چنین عنقا بر کوه تنهایان
از نظر شنوان مرا مرا آواز تو بنما مرا رخ خویش
که آواز تو خوش و منظر تو براز نه در بستر طلب
نمودم و نیافتم و جان من از او برد طلب نمودم
و نیافتم و جان من از او برد طلب نمودم و نیافتم

بر خیزم و بگردم در کوچه ها و بازارها و میدانها تا که
بیابم دوست خود میترسم از کوتوالان که شب گردند
نه که غلط نمایند و از او رسانند خرابه که چون
بگذشتم از ایشان بنمود دوست من عکس خویش را
بگرفتم و برا او نه رها مینمایم و نه دست از او میکشم

بسم الله الرحمن الرحیم

بدیدید پیش استادان یک روز که حضرت اسمعیل حقا
میدرسانید بر حضرت اسحق بکریت پیش استادان
و بیامد بنزد حضرت ابراهیم علیه السلام و گفت که
با جرا رخصت ده که بروم بجانه بدر خویش با فرزند حق
اسحق با برادران چو را با حضرت اسمعیل از این
موضع حضرت ابراهیم علیه السلام حیران شد که
خدا در رسید که سخن پیش استاده بشنو و هرچه
رضا و رویت عمل نما پس حضرت ابراهیم علیه السلام
مراد بها چو نانی چند و یک تانک اب با حضرت
اسمعیل و هر دو را از خانه بیرون نمودند ازدید
بحضرت ابراهیم که نه آزرده شود که از جهت دوستی

سر را ببرد و نه مثل بت پرستان و نه برش کشیده آنچه
میت نه در سینه و نه در سر و نه در دست و نه
در هیچ عضوی و نه از این سوزن خالی بر اعضای
خویش قرار دهید که مکروه گردد نماز و عبادت
و روزه نیز درست نشود دیگر نصیحت نماید شخصی را
که بزرگتر پیش از شما خوردن در سال بخواهد علم و فضیلت

میفرماید حضرت رب العالمین

هر آدمی که یک فرزند خویش را سنت نماید بهمان
که شش صد و سیزده قربان بدرگاه حق آورده
باشد و اگر بنده از خرید خودش را سنت نماید
چنانست که دویست و چهل و شش قربان بدرگاه
حق آورده باشد چنانچه که در عالم سفلی قربان گشت
در عالم علوی نیز قربان میباشد و در عالم سفلی
سید آن قربان هیچ نمانید گاو و گوسفند و شتر
را کفاره یکی آدم که صاحب قربان میشود
اما در عالم علوی میکائیل جان انبیا و علما
و فضلا را قربان پیش درگاه حضرت

رب العالمین

رب العالمین و کفاره جمیع اهل دنیا میشود
و گفت حضرت ابراهیم بخانه زاد خویش که اسمش
خانه زاد ایلعازر بود و اختیار مال حضرت بدست
او بود حضرت ابراهیم گفت بآن خانه زاد خویش
که دست در زیر کمر و سوگند یاد نما با خداوند زمین و آسمان
که نستانی زنی از جهة حضرت اسحق از دختران
کنعان الا که بروی بوطن من شام و از آنجا یک دختر از
خویشان من یا از خویشان پدر من بستانی و بیاوری
از جهة زن حضرت اسحق جواب داد ایلعازر
که چگونه سوگند خورم شاید که دختر ندهند یعنی که بدین
جانب بیاورم رخصت هست که باز گردانم
حضرت اسحق را بدان سرزمین گفت حضرت
ابراهیم که نه رخصت است که فرزند مرا باز گردانی
بدان سرزمین الا که اگر دختر دهند بوکالت حضرت
اسحق خطبه خوانی و بدین جانب بیاوری و اگر
رخصت دختر ندهند تو از سوگند خود آزاد باشی
پس ایلعازر سوگند یاد نمود و بار کرد ده شتر

از سیم و زر و از حلیه و از جامهای فاخر و چیزهای
لطیف و پیام که از حضرت ابراهیم رخصت
حاصل نماید و روانه کرد و حضرت گفت برو
بسلامت و آن خداوندی که مرا از آتش نمرود
خلاص گردانید لطف او ترا همراهی نماید و ملایکه
رحمت رفاقت نمایند با تو و موجه آید کار تو
الیعزر از شهر بیرون آمد و روی بجانب دهقان
شام نهاد تا برسید بدهی که اسم آن ده ناحور بود
و بیامد بسر چشمه آب و بخوابانید شترها را بنالید
بدرگاه حضرت رب العالمین و گفت که تو فضل
نمایی با سید من و موجه آوری کار او و بنیت نمود
که من بسر چشمه و ایستم و هیچیک ازین دختران
که آب دهد بمن تا بیاشامم اگر جواب گوید که آب
را بیاشام و آب نیز دهم بشتران تو پس آن دختر
بود نصیب پسر سید من پس بیامد بسر چشمه و
بایستاد بدید که یک دختری برآمد و یک سبوی آب
بر دوش دارد گفت که اندک آب چرا بچشان

جواب داد

جواب داد دختر که ای مرد غریب بیاشام آب
تا که سیراب شوی و آب نیز از جهت شتران تو بر
آورم و بیاشامانم و سیراب گردانم پس دختر
آب بداد به الیعزر تا بیاشامید و دیگر آب
از چاه برآورد چنانچه هر ده شتر الیعزر سیراب
گشتند الیعزر متحیر گشت و یکشو دیگر از
و بیرون آورد یک جفت دستینه طلا بوزن
چهل مثقال و در دست دختر قرار داد و یک
شنف طلا بوزن دو مثقال در بینی دختر
جا داد و بپرسید از دختر که در خانه شما جای
شتر هست دختر جواب داد که هم جای شتر و هم
جای شما و هم جای غلامان شما و هم دانه
از جهت شتران و خوردنی از جهت شما تمام حاضر
و میسر هست دیگر پرسید الیعزر که نام تو چیست
و از کدام قومی و چه کیش و آیین داری دختر
جواب داد که من دختر برادر پدر استاد تو ام
و اسم من رونماست و کیش و آیین حضرت

ابراهیم علیه السلام دارم در لحظه بعصا دل اعز
بر زمین و سجده نمود پروردگار خویش را و گفت که
ای بزرگوار و خالق سید خر که نه کردانید از فضل
و رحمت خویش را ار خر و از سید زاده
و بد بیندی جرا بگر مقصود و مطلب خویش
بزرگست اسم تو و بسیارست رحمت تو بر بندگان
افریده ید قدرت تو و دران اثنی دختر را
مدت نه سالی از عمر شریف گذشته بود پس
بدوید و دختر بخانه خویش پیش مادر و برادر
و شرح حالات خویش ایکا یک بسمع ایشان
رسانید پس پیام برادر دختر و بکد فت جر
الحوز را در اغوش خویش و درآورد
بخانه با جمیع اموال و حیوانات و ملازمان او
و بشوئیدند پای ایشان را و بکسترانیدند پیش انواع
و ترتیب دادند خوانها شربت و طعامهای
لذیذ و حلواهای خوشبوی گفت الحوز که نه
می آشامم و نمیخورم تا که شرح حالات خویش را

عرض نمایم کعنند بنومان گوفت که خر بنده زاده
حضرت ابراهیم علیه السلام و رب العالمین
دعا نموده است حضرت سید خرا و برکت
داده با و در همه وادی از سیم و از زر و از گله
و غیره و دو پسر قابل نیز بود از انها داشته
یکی از پیچ پیچ استاره بوجود امده است و دیگی
از پیچ پیچ و بوجود آمده و پیچ پیچها جو از بر
فرزند خویش خواسته چونکه پیچ پیچ استاره
برحمت حق و وصل شده سید خر را سوگند
داده و مرا با پیچ ادب فرستاده که یک دختر
از خویشان حضرت ابراهیم از جهة حضرت
اسحق بخواهم و ببرم بدان جانب چونکه
بدین سرچشمه رسیدم پیش تا دل خود قرار
دادم که اگر بگویم پیک دختر که آب ده مرا
بیاشامم اگر آن دختر گوید که ترا و جمیع شترهای
ترا سیراب گردانم خر او را از جهة سیدزاده
خویش بستانم و در ساعت نیت فقیر بظهور

آمد و خداوند شنید سخن که ازو آسوده بوده اند
الحال شما چه میکوئید جواب دادند که چون
حضرت رب العالمین کار ترا از جهت او داده
مارا چه حد که سخن توانیم کفت امر امر خداوندتعالی است
و ما و فرزندان ما بنده حضرت ابراهیم علیه السلام هستیم
چونکه این عجز این سخن را از ایشان بشنید خود نیز
را صرف نموده بار خود را بکشوده تبرکات بسیار
بایشان تواضع نمود و پیشکشهای بسیار بکدام از ایشان
و تحفهای بیش اندازه بدختر بداد و یکشب در آن
موضع بود بعد از آن رخصت حاصل نموده دختر
را بر کرفت و بیامد بنزد حضرت ابراهیم و جمیع
حالات کذشته را بیان نمود سجود نمود حضرت
ابراهیم بدرکاه حضرت رب العالمین و شکر نمود پس داد
حضرت ابراهیم دختر را بحضرت اسحق بزنی
و بعد از ده سال دختر حامله کردید و دو فرزند را
بیکشکم بوجود آورد و حضرت ابراهیم یکی را
حضرت یعقوب نام کذاشت و یکی را عیص

نام کذاشت

نام کذاشت بدید حضرت ابراهیم دو فرزند
حضرت یعقوب را و از ایشان خوشحال
کشت اما از عیص و فرزندان عیص همه
ناراض بود زیرا که عیص بسیار و عبادت
مشغول نمیکشت و حضرت یعقوب همیشه
بطاعت و علم خواندن و عبادت نمودن
و مدح کفتن مشغول بود و الله اعلم بالصواب
تمام شد جزو دوازدهم صحف حضرت ابراهیم
بعون الله الملک العلیم

الجزو الثالث عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

میفرماید حضرت رب العالمین که چون مردی متوفا
شود و دو پسر و دو دختر بماند اکر دختر بخانه شوهر رفته
است هیچ میراث نبرد همکی مال را پسران بخش نمایند
و اکر دختر هنوز بخانه شوهر نرفته است بهر دو را
جهیز نماید و بخانه شوهر فرستد تا آئین که مردم عمل مینموده
و اکر مال بسیار بود دختر کوید که ده یک مال از آن من

دهید که خرج خود جهیز خویش چیزهای اعتبار داده است
دختر بهر کدام یک ستاند یا آنکه جهیز ستاند
و اگر مردی بمیرد و پسر نداشته باشد میراث بدختر
رسد و اگر دختر نیز نداشته باشد میراث را ببرادر
دهند و اگر برادر نداشته باشد میراث را ببرادرزاده دهند
و اگر برادرزاده نیز نباشد بعمو دهند و اگر عمو نیز نباشد بعم زادها
را دهند اگر مردی بمیرد و دو پسر و چند دختر باشد
و یک فرزند از پسر وی مانده باشد و پسر پیش از
پدر وفات نموده باشد الحال که پدر بمیرد ایشانرا
پسرزاده را و جمیع اصحاب اند بدست وی نباشد
چونکه مرد بمیرد اول مهر زن را ادا نمایند
میراث بران و اگر زن گوید که من مهر نمیخواهم
و شوهر نمیگیرم و تا زنده باشم مرا ماکول
و ملبوس بدهید و موضعی از جهت نشستن من
نیز بدهید آن زن مختار است اگر خواهد مهر
بستاند و اگر خواهد ماکول و ملبوس ستاند
تا زنده باشد و هر که مستحق ماکول و ملبوس ستاند

دیگر مسئله آنکه

دیگر مسئله آنکه گوید باز مهر میخواهم و آنچیز که اول تو
گفته باشد بدان عمل نماید اگر کسی بمیرد و هیچ
نگذاشته باشد آن زن را نمیرسد که از میراث برادران
تقاضای مهر یا ماکول و ملبوس نماید والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

خشک میکند نباتات تو و عنبر از لبان تو عسل
و مسکه زیر زبان تو بود جامه تو چون گلستان
بوستان و باغ بسته شود و چشمه آب حیات
مهر جمع نماید مغرب و پیغامند مشرق شمال
و جنوب فیض برند هرکه پیراهن نوی پوشم
بشویم باز من چیزی خشک نمایم دوست من
بگذشت در خانه من اندرون من بلبر زیبد [illegible]
بگشادن در دستهای من شکسته شد و انگشتان
من بچسبید بر کف دست من بگشودم و ندیدم
جان من آرزو برد طلب نمودم و ندیدم او را خواندم
و نه جواب داد مرا پرسیدند گو تو الان [illegible]

دست ورک ... کشتن دل دانایان بخانه
غزا و کشتن دل نادانان بخانه درآمد و خوشحال
شدن دانایان در خوار و خوشحالی نادانان
بگوید فاحشها بسیار صالح که بمیرد در اول
عمر و بد ظالم که بعمر طبیعی رسید هست
صالح که میرسد باو جوان عمل ظالم و هست ظالم
که میرسد باو جوان عمل صالح واقعه یکیست
بصالح و ظالم به نیکان و بدان بپاکان
و پلیدان به ذابحان و ذبح نمایان سوگند
خواران دروغ و به آنان که بیشتر سوگند راست کنند

بسم الله الرحمن الرحیم
میفرماید حضرت رب العالمین که هر بنده
آنکه در سالی هزار دو نوبت ختم صحیف
نماید نیکیهای دنیا را بسفلی برود ازانکه
و آتش دوزخ بروی مسلط نگردد و اگر
درویش ختم نماید توانگر گردد و اگر توانگر

ختم نماید مال وی و فرزندانش بقا نماید
و اگر بنده ختم نماید آزاد گردد و اگر زنی
ختم نماید حق تعالی فرزند عالم بوی شفقت
نماید و اگر پادشاهی ختم نماید در ملک وی قحط
و طاعون پدید نیاید و اندیشه دشمنان
باطل گردد و در حرب نمودن بر دشمن فایق آید
و پادشاهی از فرزندان وی دور نگردد و اگر
کسی نتواند که ختم نماید با ما نعرب ... از
عالمان بخرد تا که از جهت او ختم نماید
و قبول باشد چهار چیز سبک رو باشد که
هر یکی از یکی دیگر تیزرو تر باشد که زود رفت
باد و گرداب که در بیخ درخت رسد
و رطوبت او بشاخ و برگ و ثمر رسد
نماز و تضرع انبیا و فضلا و علما که بدرگاه
حضرت رب العالمین شود روح انبیا
و فضلا و علما چونکه از قالب بیرون آید
هفت هزار و پانصد ساله راه به یک لمحه

Muh 116

بر کز خویشی رسد و الله اعلم بالصواب
تمام شد جزو سیزدهم صحف
حضرت ابراهیم علیه السلام
بعون الله الملک
القدیم
تحریرا فی التاریخ بیست
شهر جمادی الثانی ۱۰۲۲
کتبه نظر الحسینی
الاصفهانی
عفی
ذنوبه